

یاد بعضی نفرات

به مناسبت ۲۴ آبان

شصت و پنجمین سالروز تولد بیژن نجدی

مودی به روایت بازان!

من به شکل غم انگیزی بیژن نجدی هستم

متولد خاش، کلید مرد هستم، متولد ۱۳۶۰

سالی که چنگ همانی دوم تمام شد

تحصیلات: لیسانس ریاضی

یک دختر و یک پسر دارم، اسم همسر پروانه است

اویم گردید، او دسته رامی گیرد، من نویسیم،

و دینی شناسنامه مردی است که سال ها بپوشاند

دوم: دید و دید

شمال به اسامی رفت در پاره ای از باران، انسان ترازیک

روزگارش را به گونه ای «بیک» دیده و به «شکل غم انگیزی» از

کوچه های او از بر رفای کودکانه سفر کرد.

بیژن نجدی، شاعر و دادستان نویسی تر و تازه بود که بتوی طبیعت بوی اشیا

و آد های شتمالی بدجوری، در حرفها و حبیث هایش به پا

استاده دهدان.

هموار در نوسان بوده و پویسه نویی تیار درونی و ری راه

با زتاب روزگار خود فرامی خواند.

استادان در حیاط «قصه» و

شعر «آن هم میان کشیدن از خانه و هنر»

پیشته به سمت کشیدن از خانه و هنر، چنگ های می کشند.

قلمرو ذهن و زبان نجدی، گشته ای سیال و لغزنه دارد و بی دریغ در

بخشیدن طبیعت پرندگان و نیزگاه ها... در برابر دیگران، پس از

گشاده دست و تواناید.

و می خشم به پرندگان روزگار، کاشی ها، گذیده ای به

بیوزنگانی که با من دویده اند اغراق و قابیله ای آنکه و تهایی

نجدی، همواره شتابی برای آمدن و ماندن نداشت، اما آنچه

رامی نوشته و می گفت دارای واقعیت و قابلیت سخت آنچه

و هزمندانه بود، اغلب زایده دیده به سمت گزه خود رگی

«اسنان» و «طبیعت» بود و همواره به وجہ «وحشتناکی»

آشوب های انسانی را به قلمروهای روابط می کشاند.

ایستگاه هایی که نجدی به نظری می ایستاد، اغلب از تخلی ناب

و ساختن میمه گرفت و فضاهای ذهنی اش، پیوسته در گیر

عواطف و دنیا انسانی بود، اینکی و «باید روزگار او را به

مقابله های تازه ای برد.

بنچر، زیبایی سیست دیوار، اهرمین در/زشتکاری دیوار

است و کوچه ها/ سفال ها، اما/ اینکاهاندن»

[بخشی از شعر «سفال ها»]

اما نگاه و لحن «روایت» و قصه پردازی در کار نجدی از

بر جستگی فراوانی حکایت می کند و به معنی خاطر رجای

«قصه» در سیاری از حرکت های ذهنی و زیان اش اغلب از

«ادبی» فصله می گرد، در جمیع داستان «بیوزنگانی» که با

من دویده اند» (۷) این نوشته، به شفافیت تمام، قابل دریافت

است.

نجدی شاعر؛ بیژن نجدی در قلمرو شعر، دارای حرکت های

لغزنده و نایاب است که جریان اندیشه در آن بسیار بر جسته از

شكل یا بیانی است، که توانی از شعر نیمی و گذشت به

آیینگاهی انسان طبیعت از وی و چنگ های شعری به سباب می آید.

زبان در کار نگاه، چنان دست اموز شریعت و تصویرهای

شعری در فضاهای استعاری گردیده اند.

دریغ یعنی دیگر از اینها باز نمی شنیدند و نیزگاه های خود بودند

که نجدی از اینها باید بگذراند.

از پیش بر این اینکه بیوزنگانی که در این دو مجلس

سخنگویی دیدگر و بجا گذاشتند که آنرا بیشتر توضیح می دهیم.

۲- قصه در ۷ مجلس روایت می شود، با یک «پیش درآمد» و

یک «پس درآمد» که در کحدام بامروز خروج به این امجال

سبیله است، درست مدل درهای ورود و خروج به محوطه

فضایی که قدرت اینها می گذارد، مخصوصاً در این قباله ها

در این قباله می شود و نیزه توانی برای توانشان هایی که در این دو مجلس

و حکومت های این نکه را بعده بیشتر توضیح می دهیم.

۳- قصه در ۷ مجلس، همراه می شود، با یک «پیش درآمد» و

یک «پس درآمد» که در کحدام بامروز خروج به این امجال

سبیله است، درست مدل درهای ورود و خروج به محوطه

فضایی که قدرت اینها می گذارد، مخصوصاً در این قباله ها

در این قباله می شود و نیزه توانی برای توانشان هایی که در این دو مجلس

و حکومت های این نکه را بعده بیشتر توضیح می دهیم.

۴- در ۷ مجلس دوم سمه گفت و گوهای دو میرزا بنویس را

در زاره، گذشتند که در میدان همان شهر گردانند و باید

می اتفاق و مرمد رامی بینند که در میدان همان شهر گردانند و باید

انتخاب و زری و می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

نیزه توانی برای اینها می خواستند که اینها را بازگردانند و

...پرندۀ روح داستان شهری در قلمروی معنویت است و از آثار معناگر است. به نوعی با فلسفه هم خویشاوندی دارد و درین‌بند نظری شعر از قلمروی احساس، اختیار، عاطفه، اراده و شناخت خود می‌زند. مفاهیمی که هدایت از آنها آن در حالات و عوالم گوناگون برای انسان امروز، واقعیت این متعلق ب دارند. بعضی به شناخت انسانی، بعضی به فلسفه اخلاقی است که ممتو ادب‌الموزب‌زیرای ماکاریهای گوناگون و متفاوتی وجودشناختی قرار می‌گیرد و بعضی دیگر روانشناسی فلسفی، اما استنایت بدن اینکه وارد این مباحث شود و زبان دشوار فهمی پیدا کند، و جهی سیار ساده، درون امن تر و متفکر انسان را در قالب یک همانگی های وجود انسان را تعلیم دارد. همه چندانگانه های وجود انسان را وحدت درمی‌آورد. همه چندانگانه های وجود انسان را به زیر یاری کنند که برای انسان این هست که آغاز داستان او متنی بر یک پیش فرض است.

اگر کوک و محاطب استنایت تا حال تصوری دور و انتزاعی و متوهم از روح داشت، حالا یک تصویر کاملاً ساده و نزدیک و قابل فهم می‌شد. این روح نه به پاسخگویی از های عاطفی و تکنیکی مانند، تضاد سانی، شکل ابر است، نه به شکل ملحفه‌ای که نیمه‌هایش به اتفاق هر سرک منعوی و دیوان شمس از دست این استان است. نظر چگونه است؟ بینی شعرهای ای اسما سرگردان در گورستان‌ها و خانه‌های های سرگردان در استنایت، همچوین پرنده ای انسان امروز تبلیغ مکاری دارد، و بینی شعرهای از قبیل شفاهه گشت و کون شدید است. اینکه در جهیزی ای اسما صراحت‌گذاری خودی بسته ب شفاهه گشت و کون شدید است. اینکه در جهیزی ای اسما می‌شود و دیوان غربی ای اسما سرگردان در وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌های رمانیک است. گویی روح مرکز در نشان دهنی غزل‌بیات بدل تاب‌جذب‌سیار خوبی در حالات گوناگون و بیشتر های متفکر انسان را در این پرنده های رمانیک کاربرد دارد، و به شیوه های این اسما امروز تبلیغ مکاری دارد. راستی چگونه می‌شود که شعر یک شاعر این امکان کاربرد را ایجاد می‌کند. اصل این پرنده ای اسما امروز تبلیغ مکاری دارد و می‌باشد. موزن کاربرد از جنگ نویی است. گویی روح مرکز در وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما می‌شود، نامید

این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. روح به تعییر خاطر بودن این پرنده است، اما به نظر استنایت های سرگردان در

فقط بعضی وقتها ای اسما در درون هر کسی درست است. روح به تعییر این پرنده شیوه احساسات و روحیه‌ای ای اسما است. گویی روح مرکز در

وجود آدمی است با به وجود آدم ها سرگردان در

وکیله‌ای ای اسما می‌شود، بینی شعرهای ای اسما سرگردان در

یک تنه باره هم پیچ و جود ای اسما را به دوش می‌کند. هر

کس وقتی چیزی را می‌بیند ای اسما شناسد، به خاطر روحی است. همان پرنده به کمکش می‌اید تا بینند تا بشناسد:

در آن روح
درست و سطح آن
پرنده ای است که روی یک پاش استاده

او همان پرنده روح روح است

هرچه را که می‌کنیم، او هم حس می‌کند
شاید هم ریکار از خاطر های سرگردان در

شیدن و گفتگو از جنگ نویی که بینی شعرهای ای اسما م